

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی معاصر ایران و پایه‌گذاری اوهم تاریخی مقدس



امتیاز



نویسنده: دکتر علی محمد طرفداری
امتیاز: ۳.۲ از ۵ - رای دهندگان: ۱۲ نفر



ظهور و تولد ایدئولوژی ناسیونالیسم طی تحولات سیاسی برآمده از دوره‌ی رنسانس در اروپا و پیدایش نظام بورژوازی و رشد شهرنشینی و تحولات فکری و فرهنگی متعاقب آن عصر در طول قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی، تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای بر چهره‌ی سیاسی و فرهنگی غالب کشورهای جهان بر جای گذاشته است.

در حقیقت، ظهور و قوام بسیاری از مفاهیم و پارادایم‌های جهان مدرن در اروپا نظیر ملت، ملیت، هویت ملی، دولت ملی، زبان ملی، سرود ملی، پرچم ملی، کشور و ... به میزان قابل توجهی با تکوین و تکامل اندیشه‌ی ناسیونالیسم مرتبط بوده و به طور مستقیم تحت تأثیر آن قرار داشته است. بخش ناسیونالیسم فرهنگی نوع نگاه انسان مدرن به هستی و هویت گذشته‌اش را تغییر داده و طی یکی دو قرن اخیر به ابزاری در دست قدرت‌های استعماری اروپا برای ترویج قوم‌گرایی، مقابله با

آئین اسلام و تضعیف وحدت اسلامی و دینی مردم سرزمین‌های جهان اسلام تبدیل شده است. از این رو، ورود ناسیونالیسم در مقام یک ایدئولوژی جهان مدرن، از سوی کشورهای استعماری اروپا به ایران از میانه‌های عصر قاجار، و تحت تأثیر قرار دادن بخش عمده‌ای از مسائل فرهنگی جامعه‌ی ایرانی طی قرن اخیر را می‌باید صدوری هدفمند در جهت اهداف فوق‌الذکر دانست. هر چند که عواملی چون توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی در سده‌های نوزدهم و بیستم، حاکمیت نظام‌های سیاسی استبدادی و ناکارآمد و وجود مشکلات عدیده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در گستره‌ی جامعه نیز در هدایت نوع نگاه روشنفکران و رجال سیاسی و فرهنگی کشورهای منطقه و ایران به سوی جریان تجدد و مدرنیته- به طور عام- و ایدئولوژی‌های مطرح اروپایی آن عصر و از جمله ناسیونالیسم- به طور خاص- برای غلبه بر مشکلات عصر و حل بحران‌های گوناگون زمان خود، بی‌تأثیر نبوده و مجموعه‌ی این شرایط زمینه‌ی مناسبی را برای این صدور هدفمند فراهم آورده بود.

در گسترش ملی‌گرایی در طول دوران قاجار، مقطع مشروطه‌خواهی و به دنبال آن دوره‌ی استقرار نظام مشروطه در ایران از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است؛ زیرا که با پیروزی انقلاب مشروطیت دوره‌ی جدیدی از تثبیت جریان تجددخواهی و مظاهر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در نظام سیاسی ایران آغاز شد و به علاوه، طی سال‌های بعد از پیروزی انقلاب مشروطه و به دنبال تحولاتی که در نهایت به قدرت‌گیری رضاخان و بر تخت سلطنت نشاندن وی انجامید، تلاش قدرت‌های اروپایی مسیحی- یهودی برای رواج قوم‌گرایی، برجسته کردن قوم فارس، به نابودی کشاندن اقوام غیرفارس طی قتل‌عام‌های قبایل و عشایر ایران زمین به وسیله‌ی ارتش رضا خان، تاریخ‌سازی و رواج گذشته‌پرستی و تضعیف باورهای اسلامی، همگی تحت لوای ایجاد ثبات و اقتدار و امنیت ملی و تأسیس دولت مدرن و کسب وحدت ملی، موجب مطرح کردن هرچه بیشتر و وسیع‌تر

جریان مشروطه و مشروطه خواهی نه تنها به تقویت ناسیونالیسم و مکتب تاریخ نگاری ملی‌گرایانه در ایران انجامید، بلکه مشروطه‌خواهان و موافقان نهضت مشروطه و سיעا این جنبش را به عنوان یک حرکت ملی و میهنی معرفی کردند. در واقع از نظر تاریخ نگاری، انقلاب مشروطه بیش از هر چیز جریان تاریخ‌نگاری مشروطیت را پدید آورد.

ایدئولوژی ناسیونالیسم و بخصوص «ناسیونالیسم احیاگر» و سپس باستان‌گرا در فضای سیاسی و فرهنگی ایران آن عهد شد.

با تأسیس سلطنت پهلوی، به دلایل متعدد و از جمله به دلیل جهت‌گیری فکری غالب روشنفکران آن عهد و رجال سیاسی- فرهنگی هدایت‌گر اطراف رضا شاه، سیاست‌گذاری‌های تازه‌ی کشورهای استعمارگر اروپایی و خصوصاً انگلستان نسبت به خاورمیانه و ایران و نیز پیدایش تحولات سیاسی نوین در کشورهای همسایه‌ی ایران، شخص پهلوی اول در رأس توجهات سراسری به مسائل به ظاهر ملی قرار گرفت و از این رو تأثیر اندیشه‌ی ناسیونالیسم در جای‌جای مسائل سیاسی، اقتصادی و به ویژه فرهنگی دوران سلطنت رضا شاه به اشکال گوناگون قابل مشاهده است. به‌ویژه آن که برکشندگان رضاخان اصلی‌ترین مبنای کسب مشروعیت سیاسی برای حکومت وی را همان ایدئولوژی ناسیونالیسم قرار دادند و لذا رضا خان پس از کسب وجهه‌ای به ظاهر مطلوب از راه در دست گرفتن اقتدار نظامی و ایجاد ثبات و امنیت نسبی در کشور، کوشید با اتخاذ ایدئولوژی ناسیونالیسم و وطن‌پرستی ضمن رسیدن به مقام سلطنت ایران، برای حکومت خود مشروعیت سیاسی استواری فراهم کند. بدین لحاظ ناسیونالیسم در دوران سلطنت پهلوی اول و سپس دوم به یکی از اصلی‌ترین گفتمان‌های این دوره تبدیل شده و در تمامی تحولات و اصلاحات سیاسی و فرهنگی این حکومت به اشکال مختلف نمود می‌یابد.

در این میان، تاریخ و تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم فرهنگی و به عنوان ابزاری توانمند در تثبیت ناسیونالیسم باستان‌گرا در فضای فرهنگی ایران معاصر و شکل‌دادن به ذهنیت شبه‌روشنفکری ایران به صورت تربیت طبقه‌ای روشنفکران و دنباله‌رو اندیشه‌ها و تولیدات فکری جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی غرب، به طور گسترده مورد توجه قرار گرفت. در حقیقت، در دوران صدور و حاکمیت بخشیدن به ناسیونالیسم بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران از اواخر دوره‌ی قاجاریه و سراسر دوره‌ی سلطنت پهلوی اول، روند تاریخ‌نگاری جدیدی از سوی دستگاه‌های فرهنگی کشورهای استعماری اروپایی برای تمامی سرزمین‌های جهان اسلام و ایران آغاز شد، روندی که تا به امروز ذهنیت و نوع نگاه شبه‌روشنفکری دانشگاهی و غیردانشگاهی این کشورها را وسیعاً تحت تأثیر قرار داده و به یک مسیر به ظاهر ملی‌گرایانه و عملاً

باستان‌گرایانه در تحقیقات تاریخی هدایت کرده است. در این مسیر و طی دوران قاجاریه و پهلوی اول تا به امروز، بخش عمده‌ای از تاریخ‌نویسان ایرانی با محور قرار دادن ملی‌گرایی و باستان‌گرایی در صدد برآمده‌اند با ارائه‌ی قرائتی نوین از تاریخ ایران به ظاهر به احیای غرور ملی و ترویج ملی‌گرایی و وطن‌پرستی در میان مردم پرداخته و موجبات تجدید حیات عظمت و شکوه منسوب به دوران ایران باستان را فراهم آورند. اما در عمل در نتیجه‌ی ظهور چنین روندی، تاریخ و تاریخ‌نگاری به تدریج به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت پهلوی و تثبیت تولیدات و محصولات تاریخی و باستان‌شناسی غرب درباره‌ی ایران و شرق میانه باستان و اسلامی تبدیل شد و علما و دانشمندان جهان غرب کوشیدند با تربیت روشنفکری دست‌آموز و دنباله‌رو در تمام کشورهای جهان اسلام، با پوشاندن لایه‌ای به ظاهر علمی و دانشگاهی بر تولیدات هدفمند و برنامه‌ریزی شده‌ی خود، تاریخ‌سازی‌های انجام شده در یکی دو سده‌ی اخیر را با ملات ملی‌گرایی به بخشی جدایی‌ناپذیر از ذهنیت و هویت شبه‌روشنفکران این سرزمین‌ها تبدیل کنند و این ذهنیت را از طریق نظام‌های آموزشی و رسانه‌های جمعی به ذهن توده‌ی مردم نیز تسری بخشند و در نهایت هویت تازه‌ای برای مردم کشورهای اسلامی تعریف کنند؛ هویتی که یکی از مبانی اصلی آن بر ستایش دوران پیش از اسلام و ایجاد تعارض با دوران بعد از اسلام استوار بوده است.

تولد و تدارک نخستین تاریخ‌نگاری‌های ملی‌گرایانه در دوران قاجار

هدف اصلی تاریخ‌نگاری حکومتی عصر پهلوی اول، به ویژه در متون آموزشی و درسی، در جهت القا و تثبیت این باور قرار گرفت که رضا شاه شخصیتی ملی و وطن پرست، ضد اجنبی، از تبار دودمان‌های ملی ایران باستان و احیاکننده‌ی عظمت منسوب به ایران عهد باستان است و مردم ایران نیز در طول تاریخ همواره ملتی شاه دوست و شاه پرست بوده‌اند.

دوران حکومت قاجاریه، همان‌طور که اشاره شد، دوره‌ی فراهم شدن زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مناسب برای رشد و گسترش اندیشه‌های تجددخواهانه و تفکر ناسیونالیسم است و لذا در بررسی سیر تحول اندیشه‌ی ناسیونالیسم و ظهور «مکتب تاریخ نویسی ملی‌گرایانه» و پیامدهای آن در تاریخ معاصر ایران از اهمیت و جایگاه بسزایی برخوردار است. در این مقطع تاریخی ایران عرصه‌ی تجاوز نظامی و سلطه‌ی سیاسی-اقتصادی وسیع دو قدرت روس و انگلیس قرار گرفت و افزون بر آن، در بخش فرهنگی تلاش‌های گسترده‌ی قدرت‌های مسیحی-یهودی غربی برای هجوم به مبانی اسلام در سرزمین ایران در این دوره آغاز شد. این هجوم‌ها طیف وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی نظیر اعزام هیئت‌های تبلیغی مسیحی، ساخت و گسترش فرقه‌های بابیه و بهائیه و آغاز فعالیت‌های به ظاهر علمی نخستین هیئت‌های باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری غربی را در برمی‌گرفت. تحت تأثیر این فعالیت‌ها و به ویژه تولید تاریخ‌نگاری‌های باستان‌گرایانه از سوی هیئت‌های اعزامی باستان‌شناس، مورخ، شرق‌شناس، ایران‌شناس و اسلام‌شناس غربی، به تدریج و در کنار تاریخ‌نگاری سنتی حاکم، با تأثیرپذیری از ایدئولوژی ناسیونالیسم نوع جدیدی از تاریخ‌نویسی از سوی منورالفکران دوران قاجار شکل گرفت که می‌توان آن را «مکتب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه» نام نهاد. نکته‌ی جالب در شکل‌گیری این مکتب نوین این است که بنیان‌گذاران و به وجود آورندگان آن هیچ کدام جزو منشیان و دیوانیان و وقایع‌نگاران سنتی وابسته به حکومت نبودند؛ بل جزء طبقه‌ی منبر'لفکرهایی بودند که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیسم و در ظاهر در جهت ایجاد غرور ملی و احیای عظمت و شکوه منتسب به ایران باستان به بیان تاریخ و بازنگاری وقایع تاریخی قرون کهن

ایران پرداختند و در زمانی که هنوز تاریخ‌نگاری علمی و دانشگاهی صادره از غرب در ایران تثبیت نشده بود، کوشیدند ضمن بیان تاریخ اصلی و ملی ایران در عهد باستان از نگاه و بر اساس دانش اندک خودشان، هدف از تاریخ و تاریخ‌نویسی را تغییر داده و آن را به صورت یک وظیفه و رسالت ملی درآورند؛ رسالتی که وجه غالب و اصلی آن ضدیت با اسلام و عرب و ستایش ایران پیش از اسلام بر اساس کشفیات و تاریخ‌سازی‌های باستان‌شناسان و ایران‌شناسان اروپایی بود. البته لازم به اشاره است که غالب این افراد به طور خاص به تاریخ‌نگاری روی نمی‌آوردند، بلکه آثارشان ظاهراً معطوف به بیان نابسامانی‌ها و ریشه‌یابی نارسایی‌های جامعه‌ی روزگار خودشان و ارائه‌ی راهکار برای غلبه بر آنهاست و در این مسیر برای توضیح و تشریح علل مشکلات عدیده‌ی سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایران آن روزگار به تاریخ ایران رجوع کرده و آن را با دیدگاهی ظاهراً ملی‌گرایانه بازگو می‌کنند، که رویکرد اصلی این بازگویی بیان افول شکوه تمدن و فرهنگ ایران باستان در اثر ورود اسلام و حمله فرضی اعراب و تحقیر اسلام و مردم مسلمان ایران عصر قاجار است. از جمله‌ی این افراد مهم‌ترین منورالفکرهای دوران قاجار، یعنی کسانی چون میرزا فتح‌علی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی و جلال الدین میرزا قاجار هستند که همگی از جمله‌ی نخستین پذیرندگان و پیروان و رواج دهندگان ایدئولوژی ناسیونالیسم به شمار می‌روند.



در بررسی دیدگاه‌ها و نظرات این منورالفکران و به ویژه نوع نگاه آن‌ها به تاریخ ایران و بازنگاری که از تاریخ ایران خصوصا علت‌یابی انحطاط و عقب‌ماندگی‌های سیاسی و اجتماعی ایران عصر قاجار در مقایسه با غرب انجام داده‌اند، مشخصه‌ها و اشتراکات برجسته‌ای به چشم می‌خورند که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های تاریخ‌نویسی ملی‌گرایانه‌ی نوظهور در آن عهد به شمار می‌روند. این رجال نیز همچون غالب منورالفکرهای دوره‌ی مورد بحث، نه تنها در آثارشان تعلق خاطری به

آئین اسلام و جامعه‌ی مسلمان ایران از خود نشان نمی‌دهند، بلکه به صورتی گسترده از اسلام و عرب بیزار و روی‌گرداند و در بررسی و بیان دلایل نابسامانی‌های حاکم بر ایران آن روز، اسلام و عرب و سپس هجوم اقوام ترک و مغول را عامل نابودی شکوه باستانی ایران و تبااهی ادوار تاریخی بعدی آن می‌دانند. در واقع آن‌ها جزو بنیان‌گذاران این دیدگاه و ذهنیت تاریخی هستند که ایران باستان را نماد ملت و ملیت و دین و تمدن حقیقی ایران می‌داند و اجزای ادوار تاریخی بعدی آن و بخصوص اسلام و اعراب را به عنوان عناصر تحمیلی وارداتی و بیگانه و غیرملی و عامل افول تمدن و ملیت ایرانی معرفی می‌کند. طبیعتاً در چنین دیدگاهی که محققان عمدتاً با عنوان «باستان‌گرایی» از آن یاد می‌کنند، عمده‌ی شاهان ایران باستان و اساساً ایرانیان باستان نماد وطن‌پرستی، نوع‌دوستی، آزادی، آبادانی، نژاد و اخلاق برتر و عالی و نماد ایران و ایرانی اصیل و راستین به شمار می‌آیند و شاهان و حکام ایران دوران بعد از اسلام عمدتاً افرادی برخاسته از تمدنی پایین‌تر با نژادی حقیرتر معرفی می‌شوند که به دلیل بیگانه و تحمیلی بودن، به جای اعتلای تمدن و فرهنگ ایران، موجبات تباهی و اضمحلال شکوه آن را فراهم آوردند. (ن.ک به آخوندزاده، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۰ و ۱۵)